

Research Article

A Comparative Study of Not Prostrating Iblis with Reference to the Views of Allameh Tabatabai, Shabestri and Hallaj

Fereshte Heshmatian¹, Masoumeh Al-Sadat Hosseini Mirsafi^{2*}, Mohammad Safahian³

Abstract

The creation of man and the statement of his position and the order to prostrate to him is one of the most important topics that have been addressed in the Holy Quran and accordingly thinkers have also paid attention to it. The appearance of the noble verses about the main reason why Satan did not prostrate to Adam (pbuh) was his arrogance. Since Satan is presented as the only monotheist in the view of some mystics and Sufis, including Hallaj, in fact he did not disobey God's command and his failure to prostrate is not due to arrogance; Therefore, in this article, with a descriptive-analytical method, while explaining the reasons for not prostrating the devil to Adam, peace be upon him, based on the views of Allameh Tabatabai, Sheikh Mahmoud Shabestri and Mansour Hallaj, for reasons such as: arrogance, envy, making comparisons, being inclined to Inherent honor, love and devotion to God and the predestination for Satan have been mentioned, and at the end, his point of view was criticized.

Keywords: Creation, Prostration, Iblis, Holy Quran, Allameh Tabatabai, Mahmoud Shabestri, Mansour Hallaj

How to Cite: Fehhlee ee hhmaian F, oo sseni Maaaai AA, Saaahnnn M., A oo mpaaaiive Study of oo t Poorrraiing Ibiis ttt h ee eeeence oothe Vwwvof mmmmm Tababbla,, Shabeiiii ind aa llaj, oournal of Quaa/cc Studsss uu ayyyyyy 2024;15(58::173-190.

1. PhD Student in Quran and Hadith Sciences, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor, Department of Theology, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

3. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

بررسی تطبیقی عدم سجده ابلیس با استناد به دیدگاه علامه طباطبایی، شبستری و حلاج

فرشته حشمتیان^۱، معصومه السادات حسینی میرصفی^۲، محمد صافحیان^۳

چکیده

آفرینش انسان و بیان جایگاه و دستور به سجده بر او یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که در قرآن کریم به آن پرداخته شده است و به تبع آن اندیشمندان نیز به آن اهتمام داشته‌اند. ظاهر آیات شریفه درباره علت اصلی عدم سجده شیطان بر آدم (ع) استکبار وی بوده است. از آنجایی که شیطان در دیدگاه برخی عرفا و صوفیه از جمله حلاج به‌عنوان تنها موحد معرفی شده است، در واقع از فرمان الهی سرپیچی نکرده و عدم سجده وی از روی استکبار نمی‌باشد؛ لذا در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی ضمن تبیین و دلایل عدم سجده ابلیس بر حضرت آدم - علیه السلام - براساس دیدگاه علامه طباطبایی، شیخ محمود شبستری و منصور حلاج به دلایلی چون: استکبار، حسادت، قیاس کردن، قایل بودن به شرافت ذاتی، محبت و عشق به خدا و جبر موجود برای شیطان اشاره شده است و در پایان دیدگاه ایشان مورد نقد و بررسی قرار گرفت.

واژگان کلیدی: خلقت، سجده، ابلیس، قرآن کریم، علامه طباطبایی، محمود شبستری، منصور حلاج

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. استادیار گروه الهیات، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

مقدمه و بیان مسئله

از آنجاکه انسان موجودی است ذاتاً طالب کمال نهایی و سعادت ابدی و همیشه در اندیشه شناخت این کمال ابدی و نهایی و راه‌های وصول به آن و نیز شناخت موانع نیل به آن و کیفیت برطرف کردن آنهاست و نیز از آنجاکه قرآن کریم شیطان را «عَدُوٌّ مُّبِينٌ» می‌داند و می‌فرماید از او بر حذر باشید «يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَتَّبِعُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»، ای بنی آدم از شیطان پیروی نکنید، چراکه شیطان در حقیقت، دشمن آشکار شماست، (یس / ۶۰) «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ»، به یقین شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید؛ او فقط حزبش را به این دعوت می‌کند که اهل آتش سوزان [جهنم] باشند. (فاطر / ۶) و براساس این آیات؛ یکی از موانع مهم در راه نیل به کمال نهایی انسان می‌باشد؛ لذا شناخت دلایلی که منجر به کافر شدن شیطان گردید و دوری از آنها، می‌تواند راهگشای انسان برای نیل به کمال نهایی باشد.

از طرفی در دیدگاه مفسران شیعی که معتقدند شیطان از کافران گردید و برخی از عرفا و صوفیه معتقدند شیطان موحدی عاشق بوده و در واقع از فرمان الهی سرپیچی نکرده است، دلایل مختلفی مبنی بر علل سرپیچی شیطان از دستور الهی آمده که در این پژوهش تلاش شده تا براساس تفاسیر شیعه بالاخص تفسیر المیزان علامه طباطبایی، و شیخ محمود شبستری از میان عرفا و منصور حلاج از بزرگان صوفیه، این دلایل جمع‌آوری و بررسی گردد.

واکنش شیطان به فرمان سجده بر آدم (علیه السلام) در آیه ۳۴ سوره بقره، ۱۱ سوره اعراف، ۳۱ و ۳۲ سوره حجر، ۶۱ سوره اسراء، ۵۰ سوره کهف، ۱۱۶ سوره طه و ۷۳ تا ۷۵ سوره طه آمده است؛ لذا در این گروه آیات با عبارت مشترک «فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» بر این نکته که ملائکه بر آدم سجده کردند و ابلیس از سجده بر آدم خودداری کرد، تصریح شده است.

ظاهر این آیات و قبل و بعد از آن حاکی از آن است که پس از صدور فرمان الهی مبنی بر سجده به حضرت آدم (علیه السلام) همه ملائکه (ص / ۷۳ و ۷۴) بر او سجده کردند؛ جز ابلیس که از جن بود (کهف / ۵۰) و او امتناع کرد (بقره / ۳۴؛ حجر / ۳۱-۳۲؛ طه / ۱۱۶) و استکبار ورزید (بقره / ۳۴؛ ص / ۷۴) و با این استکبار در زمره کافرین شد. (بقره / ۳۴؛ ص / ۷۳)

برخی مفسران در تفسیر ذیل آیه ۳۴ سوره بقره ادعان داشتند که سجده فرشتگان برای آدم به معنی «سجده پرستش» نبوده است؛ زیرا پرستش مخصوص خدا است، بلکه سجده در اینجا به معنی «خضوع و تواضع» است (یعنی در برابر عظمت آدم خضوع کردند) (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱ / ۱۸۳) و این سجود در اصل به معنی خضوع و اظهار فروتنی است و مراد از «اسجدوا» سجده اسلامی و گذاشتن هفت عضو به زمین در مقابل آدم نبوده است، بلکه منظور اظهار خضوع بوده نسبت به آدم و اقرار به اینکه او لیاقت جانشینی خدا را دارد. (ر.ک: قرشی بنایی، ۱۳۷۵: ۱ / ۹۵) «این سجود به معنای

تعظیم و تحیت است نه سجود طاعت و عبادت.» (میبدی، ۱۳۴۳: ۱/۱۴۴) و یا به معنی سجده برای خداوندی است که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است و ظاهر سجدهٔ فرشتگان به جهت اکرام و تعظیم آدم بود و نفس عبودیت و سجده برای خداوندی که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است. (ر.ک: تهرانی، ۱۳۹۰: ۲۷۰-۲۶۹)

در ادامه، مفسران برای خودداری ابلیس از سجده بر آدم، عللی چون خوی استکباری، (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸: ۲۴/۸)، حسادت (ر.ک: حویزی، ۱۳۷۳: ۵۶/۱)، قیاس کردن، (ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۷: ۴/۶۲۰؛ طباطبایی، ۱۳۸۸: ۹-۲۸) و مستقل پنداشتن خود (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸: ۲۴/۸) را یادآور شده‌اند که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

استکبار

صدور فرمان سجدهٔ فرشتگان به آدم از سوی خداوند متعال، امری بی‌مقدمه و بدون پیش‌زمینه نبود؛ بلکه پیش از آفرینش آدم از آنها پیمان گرفته بود «الْكَتُوبُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (اعراف/ ۱۷۲) که به او سجده کنند و بعد از خلقت آدم، از فرشته‌ها خواست که آن پیمان را عملی کنند و همهٔ فرشتگان نیز سجده کردند، مگر ابلیس که به سبب آلودگی درونی و خودخواهی و تعصب، از این دستور الهی سرپیچی کرد. تعصب و خودخواهی بر فکر وی غلبه کرد و خویش را که خلق شده از آتش بود، برتر از انسانی دانست که خلق شده از آب و گل بود و به همین سبب از دستور الهی سرپیچی کرد. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۱: ۳۰۱)

حضرت علی - علیه السلام - در خطبهٔ اول نهج البلاغه به دنبال بحثی که دربارهٔ آفرینش آدم کرده، بحث دیگری را در همین موضوع بیان می‌فرماید که از جهات مختلف آموزنده و عبرت‌انگیز است، نخست می‌فرماید: (خداوند سبحان از فرشتگان خواست تا ودیعه‌ای را که نزد آنها بود، ادا کنند و پیمانی را که با او در مورد سجود برای آدم و خضوع برای بزرگداشت او بسته بودند، عمل نمایند و فرمود: برای آدم سجده کنید! همه سجده کردند جز ابلیس!)، «وَأَسْتَأْذِي اللَّهَ سُبْحَانَهُ الْمَلَائِكَةُ وَدَعَيْنَهُ لَدَيْهِمْ وَعَهْدٌ وَصَيْتَهُ إِلَيْهِمْ فِي الْإِدْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْخُنُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ أَسْجُدُوا لَآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ». از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که خداوند قبلاً از فرشتگان پیمان گرفته بود که وقتی آدم آفریده و کامل شد برای او سجده کنند و این همان چیزی است که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ به یاد آور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشری را از گل می‌آفرینم، هنگامی که او را منظم ساختم و از روح خود در آن دمیدم برای او به سجده بیفتید. (ص/ ۷۱-۷۰) فرشتگان این معنا را به خاطر داشتند تا آدم آفریده شد و به صورت انسان کاملی درآمد، اینجا بود که انجام آن تعهد، از

فرشتگان خواسته شد و فرمود: (برای آدم سجده کنید! همه سجده کردند جز ابلیس!)؛ «أَسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ» (بقره / ۳۴)

به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه این امر شاید به خاطر آن بوده که اگر بدون مقدمه چنین دستوری به فرشتگان داده می‌شد تعجب می‌کردند و شاید در اطاعت این فرمان سست می‌شدند، ولی خداوند از قبل آنها را برای این امر آماده کرد تا نشان دهد او امر مهم باید با مقدمه‌چینی‌های لازم صورت گیرد، سپس انگیزه مخالفت ابلیس را چنین بیان می‌فرماید: (خشم و غضب و کبر و نخوت او را فراگرفت و شقاوت و بدبختی بر وی غلبه کرد، به آفرینش خود از آتش افتخار نمود و خلقت آدم را از گل خشکیده، سبک شمرد)؛ «إِعْتَرَتْهُ الْحَمِيَّةُ وَ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الشَّقْوَةُ وَ تَعَزَّزَ بِخَلْقَةِ النَّارِ وَ اسْتَوْهَنَ خَلْقَ الصَّلْصَالِ» در واقع عامل اصلی، از یک نظر، آلودگی درون او بود که از آن تعبیر به شقوت شده و از نظر دیگر کبر و غرور و تعصب و خودخواهی که زاینده این آلودگی درون بود، بر فکر او غلبه کرد و همین امر سبب شد که واقعیت‌ها را نبیند، آتش را برتر از خاک پندارد؛ خاکی که منبع تمام برکات و فواید و منافع است و اصولاً علم و دانش خود را برتر از حکمت خدا بشمرد. البته این گونه داورى‌ها برای افرادی که گرفتار این گونه حجاب‌ها می‌شوند، شگفت‌آور نیست؛ گاه انسان خودخواه و محجوب به حجاب غرور، کوهی را گاه و گاهی را کوه می‌بیند و بزرگ‌ترین متفکران جهان به هنگام گرفتاری در چنگال غرور و خودخواهی، گرفتار بزرگ‌ترین خطاها و اشتباهات می‌شوند. (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱ / ۱۵۴)

سجده نکردن در مقابل آدم از شاخص‌های مشهور بُعد عملی سرپیچی ابلیس از امر الهی است. عامل اصلی این تمرد، استکبار و خودپسندی ابلیس است «إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ» (بقره / ۳۴) و «لَا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ، قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص / ۵ - ۷۴)

ابلیس با این تمرد مرتکب سه تخلف عملی، اخلاقی و اعتقادی شد. تخلف عملی او سرپیچی از سجده در مقابل آدم بود که در عمل، مخالف فرمان حق گردید و عاصی و متمرّد شد. (کهف / ۴۸) خلاف اخلاقی او استکبار نسبت به آدم بود. خلاف اعتقادی ابلیس، انکار عدل الهی بود، چون تصور می‌کرد امر خدا از روی مصلحت نیست. از کلام او استنباط می‌شود که به خدا نسبت جهل داده است. (ر.ک: طیب، ۱۳۷۸: ۱۱ - ۵۰۹)

علامه درباره فرق تکبر و استکبار می‌فرماید: «استکبار به معنی طلب بزرگی است و لازمه طلب کردن، نداشتن است و خلاصه کسی استکبار می‌کند که بخواهد به صرف ادعا خود را از دیگران بزرگ‌تر بداند و این مذموم است، ولی تکبر به معنی ظهور با کبریا است، چه اینکه متکبر فی نفسه دارای آن باشد، مانند: خدای سبحان که در این صورت تکبرش، تکبر حق است و چه نداشته باشد و صرفاً از راه

غرور مدعی آن شود که تکبرش باطل و مذموم است؛ مانند تکبر غیر خدا. « (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۲ / ۲۶۶)

استکبار شیطان، بزرگ‌ترین گناه (کفر) را در پی داشت. ترک نماز گرچه معصیت کبیره است، ولی کفرآور نیست. آنچه کافر بودن کسی را به خوبی نشان می‌دهد، این است که وقتی از او سؤال شود: چرا اطاعت نکردی؟ بگوید: اگر چه خداوند دستور داده، اما به نظر من نباید از او اطاعت کرد. پاسخ شیطان این نبود که فرمانت به من نرسید و به آن جاهل بودم، بلکه جواب این بود که به نظر من نباید چنین فرمانی می‌دادی. و این اجتهاد در مقابل نصّ الهی و بی‌اعتقادی به فرمان است که خطرناک‌تر از عمل نکردن به فرمان می‌باشد. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۳/۳۰۴)

از آیات مربوط به مسألهٔ سجده برای آدم و امتناع ابلیس از آن، نیز شواهدی به دست می‌آید که ثابت می‌کند تکبر او نسبت به مقام کبریایی بوده است.

۱- از اینکه او از آن جایگاه «قدس» و رفیع ملائکه ندای «أنا خیر منه» سر داد و در مقابل آن نور مطلق، دم از خودخواهی زد، به خوبی بر می‌آید که تکبر او در برابر خدا بوده است و گرنه شایسته بود، هر نوع «انانیت» را از خود محو کرده و تسلیم نور مطلق شود. و لذا قرآن به هنگام نکوهش او، یادآور می‌شود: کسی که در آن مقام قدس جای دارد، نباید کبر ورزد. از این رو او را از درگاه خویش راند.

۲- قرآن به هنگام امر به سجده و مخالفت ابلیس، دو نکته را یادآور می‌شود:

الف) خدا فرمان سجده را موقعی صادر می‌کند که قبلاً از دمیدن روح خود در آدم سخن گفته است، چنان که می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ». (ص / ۷۲) هنگام که از روح خود در آن دمیدم، بر او سجده کنید. در حقیقت روح دمیده شده در آدم را، منتسب به خود می‌داند و بدین طریق، به او کرامت می‌بخشد.

ب) در مقام نکوهش ابلیس، آدم را مصنوع خویش معرفی می‌کند و می‌فرماید: «يَا إِبْلِيسَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ». (ص / ۷۵) ای ابلیس چه چیز تو را از سجده بر آنچه من آن را با دو دست خود آفریده‌ام باز داشت؟ آیا تکبر ورزیدی یا از بلندمرتبه‌ها بودی؟ کلمه «خلقت بیدی» اشاره به این است که این موجود، مستقیماً مخلوق خود من و وابسته به من بود و سرپیچی تو از سجده بر او، یک نوع سرپیچی از من و اظهار تکبر در برابر کبریایی من است.

سرانجام شیطان مخالفت خود را با فرمان خداوند چنین تفسیر کرد: «لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَآءٍ مَسْنُونٍ» (حجر / ۳۳) هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده و خاک تیره آفریده‌ای سجده نمی‌کنم و در آیهٔ دیگری به ریشهٔ وجود خود و آدم اشاره می‌کند و برتری خود را از این راه توجیه نموده و می‌گوید: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف / ۱۲) مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای.

ابلیس با چنین اعتراضی کفر ورزید و از طریق افتخار به ریشه، راه تعصب پیمود و خود را نخستین عاصی و تکبر را اولین گام عصیان خود معرفی کرد. در کلام خداوند ردّ واضحی بر گفتار او وارد نشده است، اما این نه به آن معناست - نعوذ بالله - که او در منطق خود راستگو بوده، بلکه در آیات قرآن به - گونه‌ای اشاراتی در ردّ گفتار او هست؛ زیرا علت امر به سجده بر آدم، ریشه‌آفرینش او نبود، بلکه به خاطر ویژگی‌های خاصی بود که آدم آن را دارا شد.

توجه به این نکته ضروری است که ابلیس توحید در خالقیت و ربوبیت را باور داشت، در حقیقت اشکال ابلیس در ربوبیت تشریحی بود؛ ربوبیت تشریحی یعنی چون خدا صاحب اختیار عالم است، هر دستوری می‌دهد باید اطاعت کرد و هر قانونی که او وضع می‌کند، معتبر است. هیچ‌کس دیگری استقلالاً حق قانونگذاری ندارد. او قبول نداشت که هر چه خدا می‌گوید، باید اطاعت کرد. گفت: «دستوراتی را قبول می‌کنم که بفهمم و عاقلم برسد! اما تو می‌گویی: بر کسی که از من پست‌تر است، سجده کن: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، (اعراف / ۱۲) من زیر بار این دستور نمی‌روم: «لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدْ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» (حجر / ۳۳) تمام کارهای او عبادت بود، نه عبودیت؛ قالب بود، نه قلب؛ و روح او تسلیم خدا نبود. یک ساعت تکبر کرد و آن همه عبادت را به باد داد که رساترین نمونه بدعاقبت بودن است که در قرآن بیان شده است.

طبق فرمایش امیرالمومنین - علیه السلام - در نهج البلاغه، شیطان تا آن هنگام شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود: «و کان قد عبد الله سنه آلف سنه لایدی امن سنی الدنيا ام من سنی الآخرة» (دستی، ۱۳۷۹: خطبه ۱۹۲) که حضرت می‌فرمایند، مشخص نیست این شش هزار سال، از سال‌های دنیا است یا از سال‌های آخرت! با تمام این خصوصیات، خداوند ابلیس را «کافر» معرفی می‌کند: «وَأُذِّقْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»؛ (بقره / ۳۴) و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید.» همگی سجده کردند، جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد.

پس از آن همه عبادت، مهر «کفر» بر پیشانی شیطان زده شد و خداوند او را از درگاه خود راند و برای ابد ملعون گردید؛ چرا؟ او حق ربوبیت تشریحی خداوند را منکر شد و گفت خداوند بدون دلیل به او امر کرده است که بر آدم سجده کند. این گفته شیطان که من برتر از آدم هستم و خدا حق ندارد مرا به سجده کردن بر آدم امر کند، در واقع انکار ربوبیت تشریحی خداوند متعال و کفر به آن بود. او با آنکه به ظاهر در صف موحدان بود و شش هزار سال عبادت کرد، ولی از ابتدا موحد ناب و مخلص نبود، بلکه کفر درونی و مستور داشت. گر چه به ظاهر در صف بندگان بود، لیکن در باطن و سیرت در زمره کافران قرار داشت.

امیرالمومنین علی - علیه السلام - نیز در خصوص تکبر شیطان فرموده‌اند: ظاهر آیات قرآن این است که او نسبت به آدم تکبر ورزید و آفرینش خود را برتر از آفرینش آدم دانست و اگر داستان آدم نبود، او به عبادت و پرستش خدا ادامه می‌داد. امیرمؤمنان (علیه السلام) عبادت او را چنین توصیف می‌کند: «فاعتبروا ما كان من فعل الله بإبليس إذ أحبط عمله الطويل و جهده الجهيد و كان قد عبد الله ستة آلاف سنة لا يدري أمن سني الدنيا أم من سني الآخرة عن كبر ساعه واحده». از کار ابلیس عبرت بگیرید، خدا عمل بزرگ و کرنش ممتد او را بی ارزش ساخت، وی خدا را شش هزار سال پرستش کرد و کسی نمی‌داند که این سال‌ها از سال‌های این جهان بوده یا از سال‌های آخرت، ولی به خاطر يك لحظه تکبر ورزیدن، عمل طولانی او بی نتیجه ماند. (دشتی، ۱۳۷۹: خطبه ۱۹۲)

ظاهر گفتار امام، حاکی است که او نسبت به خدا تکبری نورزید، بلکه تکبر او نسبت به آدم بود که خدا فرمان داد، به او سجده کنند.

در حدیث دیگری از امام صادق - علیه السلام - وارد شده است که فرمود: «آنگاه که خداوند به ابلیس فرمان سجده داد، در پاسخ گفت: پروردگار من! سوگند به عزتت اگر مرا از سجده بر آدم معذور بداری، تورا عبادتی می‌کنم که احدی تاکنون نظیر آن را انجام نداده است.» (مجلسی، ۱۳۵۱: ۱۴)

نکته دیگری که قابل ذکر است اینکه: «تا در درون ابلیس يك نوع انانیت و خودخواهی نباشد، هرگز آفرینش خود را از آتش و آفرینش آدم را از گل، بهانه سرپیچی از فرمان حق قرار نمی‌دهد. درست است که او تکبر خود را نسبت به آدم ابراز کرد، ولی روح این تکبر، و استکبار در برابر خدا بود از این رو آنگاه که از خدا درخواست کرد که او را از سجده به آدم معذور دارد و در برابر آن، عبادت بی‌نظیری انجام خواهد داد، خطاب آمد: "إني أحب أن أطاع من حيث أريد." من اطاعتی را که خود می‌خواهم می‌پسندم.» (مجلسی، ۱۳۵۱: ۱۵)

اگر در او روح تسلیم در برابر خدا بود، می‌بایست فرمان الله را بی‌چون‌وچرا انجام دهد؛ زیرا بی‌اعتنایی به آدم، نوعی اهانت به خداست. از این جهت قرآن تکذیب پیامبران و امامان را تکذیب خدا می‌داند. اگر چه تکذیب‌کننده، تکذیب خود را متوجه خدا نمی‌سازد، ولی سرانجام بازگشت آن، به تکذیب خداست. چنان که قرآن می‌فرماید: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكَذِبُونَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» می‌دانیم که آنچه می‌گویند تورا اندوهگین می‌سازد، ولی بدان، آنان تو را تکذیب نمی‌کنند) بلکه ستمگران آیات خدا را انکار می‌کنند. (انعام/ ۳۳)

حسادت

سعی در بیرون راندن آدم و حوا از بهشت توسط شیطان نیز به دلیل حسادت وی بود لذا تلاش عملی خود را برای انتقام از او و فرزنداناش از همان ابتدا آغاز کرد. یکی از این تلاش‌ها آن بود که با

وسوسه و فریب آدم و حوا، آنها را از مقام بهشتی که در آن قرار داشتند، ساقط کند: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ» (بقره / ۳۶؛ اعراف / ۲۷)

قتاده گفته است: کرامتی که خداوند به آدم (علیه السلام) عطا فرمود، باعث حسادت ابلیس شد؛ از این رو گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (اعراف / ۱۲)

در تفسیر قمی نیز آمده خدا از آدم نخست مجسمه‌اش را ساخت، و چهل سال به همان حال باقی گذاشت، چون ابلیس لعین از او می‌گذشت به آن مجسمه می‌گفت: خدا تو را برای امری درست کرده آن گاه عالم آل محمد - علیه السلام - فرمود: ابلیس با خود گفت: اگر خدا مرا به سجده بر این موجود امر کند، هرگز زیر بار نمی‌روم، تا آنجا که عالم فرمود: آنگاه خدا به ملائکه فرمود: برای آدم سجده کنید، ملائکه سجده کردند، و ابلیس آنچه را در دل پنهان کرده بود بیرون انداخت، و حسد درونی خود را اظهار کرده از سجده برای آدم امتناع ورزید. (ر.ک: قمی، ۱۴۱۲ق: ۱ / ۴۱)

در بحار نیز از قصص الانبیاء، از امام صادق - علیه السلام - روایت کرده که فرمود: «ابلیس مأمور شد به سجده بر آدم، در جواب عرضه داشت: پروردگارا به عزتت سوگند مرا از سجده بر آدم معاف بدار، و من در عوض تو را عبادتی بکنم که تاکنون احدی مثل آن عبادت نکرده باشد، خدای تعالی فرمود: من اطاعت بر طبق اراده و خواست خودم را دوست می‌دارم، آنگاه فرمود: ابلیس چهار بار ناله کرد، یکی آن روزی که لعنت شد، و روزی دیگر روزی که به زمین هبوط نمود، و روزی که محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - مبعوث گردید، بعد از مدتی فترت که انبیایی مبعوث نشده بودند، و چهارم آن هنگامی که سوره فاتحه نازل گردید، و دو بار صدای فرح آمیزی در آورد، یکی آن هنگامی که آدم از درختی که نهی شده بود بخورد، و یکی هم آن هنگامی که از بهشت بیرون شد، و به زمین هبوط کرد، و در تفسیر جمله "قَبَدْتُ لُهُمَا سَوْآتُهُمَا"، عیب‌هاشان برایشان هویدا شد، فرمود: قبل از خوردن از آن درخت، عورت آن دو دیده نمی‌شد، و بعد از خوردن آن ظاهر گشت، و دیدنی شد، و نیز فرمود: آن درختی که آدم از خوردنش نهی شده بود، سنبله بود.» (مجلسی، ۱۳۵۱: ۱۱ / ۱۴۵)

از آیه «قال أریئتک هذا الذی کزمت علی لئن أخرتن إلی یوم القیامة لأحتنکن ذریته إلا قلیلاً» (اسراء / ۶۲) چنین استفاده می‌شود که او از برتری آدم بر خویش، سخت ناراحت بود و می‌خواست به هر قیمتی او را نابود سازد و این نیست جز حسد به زشت‌ترین وجه.

امام صادق - علیه السلام - حسادت شیطان را تصریح می‌فرماید: ابلیس با ملائکه در آسمان خدا را عبادت می‌کرد و ملائکه گمان می‌کردند که او از آنهاست. فلماً امر الله الملائکه بالسجود و آدم أخرج ما کان فی قلب ابلیس من الحسد؛ وقتی خداوند ملائکه را امر به سجده در مقابل روح کرد، حسادتی که در قلب ابلیس بود، خارج کرد، (اظهار کرد) پس ملائکه در این هنگام دانستند که ابلیس از آنها نیست. (ر.ک: حویزی، ۱۳۷۳: ۱ / ۵۶)

قیاس کردن

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت - علیهم السلام - به ما رسیده قیاس کردن احکام و حقایق دینی به شدت محکوم شده است، در این اخبار می خوانیم: «نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود، امام صادق (علیه السلام) به ابوحنیفه فرمود «لَا تَقْسُ فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ: قیاس مکن که نخستین قیاس کننده شیطان بود.» (حویزی، ۱۳۷۳: ۶/۲)

نکته در اینجا این است که شیطان آفرینش خود را از نظر مادی با آفرینش آدم، مقایسه نمود و برتری آتش را در پاره‌ای از جهات، بر خاک، دلیل بر برتری همه جانبه گرفت، بدون اینکه به سایر امتیازات خاک و از آن بالاتر به امتیازات روحانی و معنوی آدم - علیه السلام - توجه کند.

بر پایه روایتی دیگر از امام صادق - علیه السلام - ابلیس در توجیه مخالفت خود از فرمان خداوند، گرفتار قیاس شد و خداوند هرکس را در امور دین قیاس کند، در قیامت، همنشین شیطان خواهد کرد. «مَنْ قَاسَ أَمْرَ الدِّينِ بِرَأْيِهِ فَرَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِإِبْلِيسَ» کسی که امر دین را با قیاس بسنجد، خداوند در روز قیامت او را با ابلیس، قرین خواهد کرد. (ر.ک: حویزی، ۱۳۷۳: ۷/۲؛ طباطبایی، ۱۳۸۸: ۵۹/۸، سیوطی، ۱۴۱۴ق: ۷۲/۳)

امام صادق - علیه السلام - در مورد قیاس شیطان می فرماید: «اگر او نورانیت آدم را با روشنایی آتش مقایسه می کرد، به مزایای این دو نور و صفا و زلالی یکی از آن دو بر دیگری وقوف می یافت.» (بحرانی، ۱۳۸۹: ۴/۲)

فائل شدن به شرافت ذاتی

مخالفت با مقام خلافت آدم نیز از دیگر اشاره‌های قرآن در خصوص سرپیچی شیطان از امر الهی است. خداوند به ملائکه که ابلیس نیز در بین آنان بود، اعلام می کند که آدم را خلیفه خود در زمین قرار می دهد، اما آنان مخالفت می کنند. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما با ستایش تو [تورا] تنزیه می کنیم و به تقدیس می پردازیم. فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید (بقره/۳۰) مخالفت اولیه به همه فرشتگان از جمله ابلیس که در این جمع قرار دارد، نسبت داده شده است؛ اما وقتی که خداوند حقیقت امر را بر فرشتگان از طریق تعلیم اسماء به آدم آشکار ساخت (بقره/۳۱) از سخن خود برگشتند و تسلیم امر خدا شدند (بقره/۳۲) مسلم این است که تنها ابلیس از مخالفت خود بازنگشت «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ

اسْجُدُوا لَادَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره / ۳۴) لذا همه قراین بعدی، از جمله سجده نکردن و فریب آدم، این نکته را تأیید می‌کند.

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» (اعراف / ۱۲)

این پاسخی است که ابلیس از پرسش خدا داده و علت سجده نکردن خود را بیان می‌کند، و آن، این است که: من شرافت ذاتی دارم؛ چون مرا از آتش خلق کرده‌ای و آدم مخلوقی است از گل. و در این پاسخ اشاره‌ای است به اینکه از نظر ابلیس اوامر الهی وقتی لازم الاطاعه است که حق باشد، نه اینکه ذات اوامر او لازم الاطاعه باشد و چون امرش به سجده کردن حق نبوده، اطاعتش واجب نیست.

و برگشت این حرف به این است که ابلیس اطلاق مالکیت خدا و حکمت او را قبول نداشته، و این همان اصل وریشه‌ای است که تمامی گناهان و عصیان‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد، چون معصیت وقتی سر می‌زند که صاحبش از حکم عبودیت خدای تعالی و مملوکیت خودش برای او خارج شود و از اینکه ترک معصیت بهتر از ارتکاب آن است، اعراض کند و این همان انکار مالکیت مطلقه خدا، و نیز انکار حکمت او است.

«قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَاثَكَ رَجِيمٍ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» (ص / ۷۷)

کلمه «رجیم» از ماده «رجم» به معنای طردشده و کلمه «یوم الدین» به معنای روز جزاست. در این آیه فرموده: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي» و در سوره حجر فرموده: «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي» بعضی از مفسرین در وجه این اختلاف تعبیر گفته‌اند: اگر لام در «اللعه» برای عهد باشد، دیگر فرقی بین این دو تعبیر نیست، برای اینکه در اولی فرموده: «بر توباد لعنت من» و در دومی فرموده: «بر توباد همان لعنت» و اما اگر لام در آن برای جنس باشد، باز هم فرقی نخواهد داشت، برای اینکه در اولی فرموده: «بر توباد لعنت من» و در دومی فرموده: «بر توباد همه لعنت‌ها» و معلوم است که لعنت غیر خدا از قبیل ملائکه و مردم معنایش دوری از رحمت خداست، اگر این لعنت بدون اذن خدا باشد که هیچ اثری ندارد، و اگر به اذن خدا باشد نتیجه‌اش دوری ابلیس از رحمت خدا می‌شود، و این هم همان لعنت خود خدا خواهد بود.

مبدأ ارتکاب معاصی، انکار مالکیت مطلقه خدا و حکمت او است.

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ... إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» (حجر / ۳۶)

از ظاهر اینکه ابلیس انتهای مهلت را روز مبعوث شدن انسانها معین کرد و خدای تعالی انتهای آن را تا روز وقت معلوم مقرر داشت، برمی‌آید که اجابت خواسته ابلیس با خواسته‌اش اختلاف دارد، و عین خواسته‌اش اجابت نشده است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۷/۳۴۵)

محبت و عشق به خدا

برخی از صوفیه مانند حلاج معتقدند که شیطان، عاشق پاک‌باخته معشوق ازلی بود و عذاب الهی را به جان خرید، اما حاضر نشد غیر حق را سجده کند؛ بنابراین حلاج نیز که مانند ابلیس، به واسطه عشقش پا را از دایره ممنوعه فراتر گذاشته بود، حاضر شد به سبب عشق به خدای لایزال، هر عذابی را تحمل کند. اما تفاوت حلاج و شیطان در این است که حلاج، قلب و وجود خود را به عشق و محبت حق، تسلیم کرد، در حالی که شیطان مغرور و گمراه، نتوانست وجود غیر را برتابد و نخواست که موجود دیگری نیز از سرچشمه عشق الهی سیراب شود و به همین سبب در بیان گمراهی گرفتار شد. «ابلیس در آغاز در دریای معرفت افتاد. ادراک کرد آنچه از حقیقت ادراک نکرده بود. از حق به حق غزه شد. دریای توحید، او را به ساحل تجرید افکند، در محضر جمع بماند، پس از آنکه در ظاهر ناشناخته بود، ناشناختگی او را به ترک وسایط اغوا کرد، گفت: وسایط در تجرید توحید، شرک است. امر برداشت و در جمع از تفرقه در امان ماند. تفرقه برداشت. از اصل به فرع بازنگشت. به داعی سر در هوا جس او آرامش یافت، آنجا که او را اغوا کرد، گفتش: از شاهد قدم، سوی شاهد عدم مرو. حقیقت اغوا نشناخت، که در قدم عدم نیست. ندانست که حقیقت تفرقه جمع است، و (ما آدم الا هو: آدم جز او نیست) غلط کرد، و به رؤیت وحدت، از وحدت بازماند.» (میراخوری، ۱۳۸۳: ۵۴)

حلاج در دنباله سخنان خود در طاسین، به دیدار موسی - علیه السلام - و ابلیس در گردنه کوه طور اشاره می‌کند:

«موسی گفت: ای ابلیس، چه چیزی تو را از سجده بازداشت؟ ابلیس گفت: دعوی عبادت به معبود یگانه، مرا بازداشت؛ و اگر بر آدم سجده می‌کردم، مثل تو بودم، تو را یک بار ندا زدند که: به کوه بنگر. (اعراف/ ۱۴۳) بنگریستی، مرا هزار بار ندا در دادند که سجده کن. و من برای خاطر دعوی مقصود خود سجده نکردم. موسی گفت: امر را ترک کردی. ابلیس گفت: آن امتحان بود، نه امر.» (نوری، ۱۳۸۲: ۳۳۱)

«در نظر حلاج، شیطان به دلیل اینکه عمر خود را در مشاهده جمال حق، صرف کرده بود نمی‌توانست و نخواست غیر او را ببیند و مطرود درگاه حق شد. فرشتگان برای یاری به آدم سجده کردند و ابلیس سجده را رد کرد برای آنکه مدت طولانی در مشاهده بود.» (کازرونی و متوسلی، ۱۳۹۰: ۲۵۱)

حلاج از زبان شیطان می‌گوید «پروردگار، خردم کرد، به وجدم آورد، حیرتم داد و دورم کرد که با مخلصان نیامیزم، به سبب غیرت من مرا از اغیار بازداشت، به سبب حیرتم تغییرم داد، به سبب غربتم حیرانم کرد، به سبب خدمت دورم کرد، به سبب صحبتم تحریمم کرد، به سبب مدحم تقبیحم کرد، از هجرتم صحبتم را حرام کرد، به سبب مکاشفه‌ام دورم کرد، به سبب وصلتیم مکاشفه‌ام عطاء کرد، به سبب

بریده شدن من به وصلم رسانید، به سبب منع آرزویم مرا از خود دور ساخت.» (نوری نوزترک، ۱۳۸۲: ۳۳۲)

اگر با کمی دقت به کلام ابلیس که از قلم حلاج تراوش کرده، توجه کنیم درمی یابیم که این عارف بزرگ، نسبت به شیطان نظری مثبت و کاملاً به دور از بغض و کینه دارد و او را به نوعی مجبور و تسلیم محض خواست و اراده ازلی خداوند معرفی می کند. ابلیس در این جملات، در لفافه، خداوند را سلسله-جنبان همه اعمال خود می داند و خود را پیروز در امتحان دشوار الهی!

در نظر حلاج، شیطان به دلیل اینکه عمر خود را در مشاهده جمال حق، صرف کرده بود نمی توانست و نخواست غیر او را ببیند و مطرود درگاه حق شد: «فرشتگان برای یاری به آدم سجده کردند و ابلیس سجده را رد کرد برای آنکه مدت طولانی در مشاهده بود.» (همان: ۳۳۶) لذا سجده بر آدم از نظر حلاج در چند محور کلی مطرح شده و عشق قدیم ابلیس به خداوند در تلقی حلاج خصایص متعددی دارد؛ از جمله:

الف) عاشق غیور است و اغیار را بر نمی تابد و نظر تنها به معشوق خود دارد لذا شیطان سجده نکرد «به او گفتند: سجده کن، گفت: غیر تو را نه» (حلاج، ۱۳۷۹: قطعه ۱۱) حلاج معتقد است چنان که حق متعال عاشقان خود را از اغیار می پردازد و آنها را برای خود تنها می سازد با ابلیس نیز چنین معامله ای کرده است. «طمع از میانه برداشتم و دفع و ضرر و نفع برخاست. تنها گردانید مرا مرا براند تا با دیگران نیامیزم. مرا از دیگران برای غیرتم منع نمود ... مرا برای خدمت تنها نمود.» (همان: قطعه ۱۹) ب) یکی دیگر از وجوه معذوریت ابلیس از دیدگاه حلاج ذیل مبحث عشق او به حق متعال، خلوص یافتن عاشق و عابد در اثر امتحان و ابتلایی است که از ناحیه معبود و محبوب حادث شده و عاشق نیز «دانسته» مقصود ابتلا را فهمیده و بایسته عمل نموده است. توضیح آنکه حلاج معتقد است امر به سجده ابتلایی است برای بنده تا معلوم شود تا به چه میزان خلوص دارد و حق را بنده است. وی از زبان ابلیس چنین می نویسد: «حمد و سپاس خدای را که در خلوص محض توفیقم داد. بنده ای پاک هستم. غیر تو به کسی سجده نمی کنم.» (همان: قطعه ۲۷)

ج) یکی دیگر از وجوه عشق ابلیس که از منظر حلاج منجر به عدم سجده بر انسان شد، ثبات قدم و استواری رأی بوده است. وی از زبان ابلیس در قطعه ۱۷ طاسین الازل می نویسد «اگر تا ابدالابد مرا به آتش، عذاب کند، غیر او سجده نکنم، ذلیل و خوار انسانی نشوم. ضد او نشناسم. ادعای من دعوی صادقانه است و من از عاشقان صادقم.»

د) یکی دیگر از وجوه عاشقی ابلیس از منجر حلاج بی خردی عاشقانه اوست که عاشقان لابلالی و بر خردند. از این رو عشق نامشان به به محبوب، اجازه آن را نمی دهد که آنچه صحیح و صواب است دریابند و به تعبیر دیگر عشق آنها را کور و کر می سازد و جز معشوق کسی را نمی بینند. وی در این باره می نویسد:

«به او گفت: چرا سجده نمی کنی ای نابخرد؟ گفت: من محب هستم و محب نابخرد است.» (همان: قطعه ۲۷)

شبستری نیز در کنزالحقایق و طی بیان مناظره موسی (علیه السلام) به این موضوع اشاره کرده و در نتیجه نظر خود را چنین بیان کرده که از بس من عاشق صادق خدا بودم، خدا سجده به (حوا و) آدم را بهانه ای برای آزمون و آزمایش درجه عشق من، قرار داد. در نتیجه سرپیچی از فرمان خدا (عصیان) چه بدبختی ها که متحمل نشدم. ولی علی رغم آن، معشوق دیگری غیر از او برنگزیدم. از فرط عشق به خدا، به (حوا و) آدم سجده نکردم. تا زمانی که خدا وجود داشته باشد، اعتنایی به بنی آدم نخواهم داشت. (ر.ک: شبستری، ۱۳۵۴: ۱۰۵)

وی از زبان ابلیس می سراید:

سیه رویم و گر بی آبرویم	نجستم غیر او را و نجویم
ز عشقش سجده آدم نکردم	که تا او، سوی دیگر کس نگردم
به غیر او دگر چیزی ندانم	اگر نزدیک اگر دورم همانم
بگفت این را و از موسی جدا شد	ندانستش چه افتاد و کجا شد

(همان: ۴۱)

وی در جای دیگر می فرماید:

چو بودم من به عشق او یگانه	مرا می آزمود، این بُد بهانه
ز عصیان بس چه ها آمد به رویم	نجستم غیر او و هم نجویم
ز عشقش سجده آدم نکردم	چو حق باشد، سوی آدم نگردم
به غیر حق دگر چیزی ندانم	اگر نزدیک یا دورم، همانم

(همان: ۱۰۴)

جبر موجود برای شیطان

حلاج در معذوریت ابلیس برای سجده، دلیل دیگری دارد مبنی بر جبر موجود برای او در عدم سجود بر انسان. حلاج از زبان ابلیس در مقطعی از طاسین الازل و الائتباس جبر را علت عدم انجام امر الهی می داند. «حق سبحانه به او گفت: اختیار از آن من است و نه از آن تو، ابلیس گفت همه اختیارات و از جمله اختیار من از آن توست، تو مرا اختیار کرده ای، ای بدیع! اگر مرا از سجده آدم منع کردی، تو منع کننده هستی، اگر در این گفته خطا کردم، مرا از خود مران، تو شنوایی، اگر بخواهی که او را سجده کنم، من مطیع هستم.» (حلاج، ۱۳۷۹: قطعه ۲۰)

در طاسین المشیئه نیز حلاج این اندیشه را دنبال می‌کند و به نحو صریح‌تری نشان می‌دهد که زنجیره‌ای از قضاهای الهی ابلیس را در عدم سجود بر آدم مجبور می‌ساخت، او از زبان ابلیس می‌نویسد: «اگر می‌دانستم که سجده بر آدم، مرا می‌رهاند، هرآینه سجده می‌کردم ولی دانسته‌ام که از وراء این دایره، دایره‌هاست، با خود گفتم؛ اگر از این دایره نجات یابم، چگونه از دایرهٔ دوم و سوم و چهارم رهایی یابم.» (حلاج، ۱۳۷۹: قطعهٔ ۲۸)

حلاج از نخستین کسانی است که از ابلیس دفاع کرده و پس از او دفاع از ابلیس در میان صوفیه رایج شده است. وی معتقد است که ابلیس باید بر آدم سجده نمی‌کرد و نافرمانی پیشه می‌کرد؛ زیرا خواست و ارادهٔ ازلی چنین بود و ارادهٔ خداوند بر عصیان ابلیس بود. (ر.ک: کازرونی و متوسلی، ۱۳۹۰: ۷۹-۸۰)

حلاج معتقد است که بین خواست خداوند و حکم ازلی او تفاوت است و به همین دلیل، شیطان را ملامت نمی‌کند، بلکه مشفقانه بر او دل می‌سوزاند که ابلیس باید بر آدم سجده نمی‌کرد و نافرمانی پیشه می‌کرد، زیرا خواست و ارادهٔ ازلی خداوند چنین بوده و حضرت حق، عصیان ابلیس را اراده کرده است: «حلاج هنگام ارزیابی مسألهٔ شیطان، چنین اندیشه‌ای را مطرح می‌کند که: امر خداوند دیگر است و ارادهٔ او دیگر. خداوند به ابلیس امر کرد که سجده کند، اما ارادهٔ او در جهت سجده ابلیس نبود. (ر.ک: نوری نوزترک، ۱۳۸۲: ۱۲۷)

از سوی دیگر حلاج در ارتباط با اختیار یا عدم اختیار سجدهٔ ابلیس بر انسان معتقد است که امر خداوند با اراده او متفاوت است. اگر خداوند به چیزی امر کند به این معنی نیست که ارادهٔ او بر اجرای آن، استوار است. همان‌طور که خداوند به ابلیس فرمود: آدم را سجده کن، که این يك امتحان بوده و اراده خداوند بر این بوده است که ابلیس جز او را سجده نکند. حلاج می‌گوید:

«شیطان خود می‌داند که در بند تقدیر ازلی است و از آن گزیری ندارد. اگر یقین داشت که با سجود به آدم نجات خواهد یافت، هرآینه چنین می‌کرد، اما می‌دانست که حتی اگر از دایرهٔ مشیت بیرون آید، از دایره‌های حکمت و قدرت و علم قدیم راه بیرون نتواند برد.» (حلاج، ۱۳۷۹: ۵۶)

حلاج از زبان شیطان می‌گوید: «من خود در کتابی مبین خوانده بودم که بر من چه خواهد گذشت. اگر غیر تو را سجده کنم یا نکنم، مرا از بازگشت به اصل، چاره نیست؛ زیرا که مرا از آتش آفریدی، و بازگشت آتش به آتش است، و تقدیر و اختیار از توست.» ابلیس اراده و اختیار خود را از خود نمی‌داند، و خداوند است که او را به سجود به آدم امر و از آن منع می‌کند: «اختیارات به تمامی، و اختیار من، همه با توست و تو از بهر من اختیار کردی. اگر بازداشتی مرا از سجود به او، بازدارنده تویی،... و اگر می‌خواستی که او را سجده کنم، فرمان بردارم.» (همان: ۳-۵۲)

نقد دیدگاه

بر اساس آراء مفسران در نقد علل ارائه شده مبنی بر عدم سجده شیطان از سوی شبستری و حلاج، می‌توان گفت:

۱- ابلیس را نمی‌توان عاشق معرفی کرد؛ چراکه مهم‌ترین رکن عشق، تبعیت از معشوق (یعنی الله) است؛ لکن ابلیس از دستور الهی سرپیچی کرده و براساس نص قرآن کریم، تکبر و برتری جویی وی دلیل این تمرد بوده است؛ نه عشقی که به خداوند داشت و بنا بر عقاید اسلامی سرپیچی از فرامین الهی، شرک از نوع شرک در ربوبیت تشریحی الهی است و باعث شد که شیطان جزء کافران به شمار بیاید. در تاریخ بشر و تاریخ ادیان و مذاهب، شرک از نوع دوم یعنی شرک در ربوبیت تشریحی الهی نمود بیشتری دارد و بیشتر انسان‌ها از شرک نوع اول منزّه‌اند. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۲ / ۲۶۶)

۲- براساس آموزه‌های دین مبین اسلام نیز تمام مخلوقات خداوند اعم از جن و انس بر فطرت توحیدی خلق شده‌اند و با اختیاری که به آنها عطا شده است شقاوت و سعادت خویش را رقم می‌زنند. ابلیس نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد، او نیز موجودی پاک خلق شده بود که با تمرد و تکبر به این درجه از پستی و خباثت رسید. در رابطه با اعتقاد به جبر باید گفت که انسان بالوجدان درک می‌کند که دارای اختیار و قدرت در انجام یا ترک افعال است. اگر قائل به جبر شویم، ابلیس و کسانی که با وسوسهٔ او دچار لغزش و گناه و کفر شده‌اند نباید عقاب شوند، زیرا در افعال و اعمال خود مجبور و آلت بی‌اختیار خدا بودند؛ همچنین باید تمام پستی‌ها و رذالت‌هایی که ایجاد کرده است به خدا نسبت داده شود و چنین شخصی قطعاً از اعتقاد توحیدی خارج گشته است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱۷ / ۳۴۶)

۳- همچنین از سه قسمت آیهٔ ۳۴ سورهٔ بقره می‌توان استفاده کرد که جبر باطل است. اَوَّلًا فرمود (ابی) یعنی سرپیچی کرد که معنایش این است می‌توانست، ولی ثانیاً می‌فرماید: (فسجدوا الا) که از آن فهمیده می‌شود سجده کار ملائکه بود، ثالثاً ملائکه را به امتثال فرمان خدا و سجده به آدم مدح و ستایش و ابلیس را به ترک آن سرزنش می‌نماید و مدح و ذم همیشه دربارهٔ افعال اختیاری است اما معتقدین به جبر می‌گویند او سجده نکرد زیرا برای این کار خلق نشده بود و توانایی بر آن را نداشت. (ر.ک: طبرسی، ۱۴۱۷: ۱ / ۱۸۷)

نتیجه‌گیری

شکی نیست که سجده به معنی پرستش مخصوص خدا است، و غیر از خدا هیچ معبودی در جهان نیست، و معنی توحید (الله) (توحید عبادت) همین است که غیر خدا را پرستش نکنیم؛ بنابراین جای تردید باقی نمی‌ماند که فرشتگان برای آدم سجده پرستش نکردند بلکه سجده برای خدا به خاطر

آفرینش چنین موجودی بود و یا اینکه، سجده برای آدم به معنی خضوع در مقابل آدم بوده است نه پرستش؛ اما در جواب این پرسش که علل عدم سجده شیطان بر آدم چه بوده است؟ از قول علامه طباطبایی دیدیم که وی معتقد است ابلیس دچار استکبار گردید و قائل به شرافت ذاتی خود و برتری از انسان بود و حسادت وی که منجر به قیاس شد مانع سجده او به انسان گردید. شبستری نیز معتقد است امر خدای سبحان نسبت به سجده شیطان اختیاری بوده لکن او به دلیل آزمون و ابتلا از سوی خداوند سبحان و از فرط عشق به خداوند عذاب الهی را به جان خریده اما حاضر نشد غیرحق را سجده کند و منصور حلاج نیز بر این عقیده است که در آسمان عابد و موحدی چون ابلیس نبوده و عبادت ابلیس ناشی از معرفت عمیق قدیم او به حق متعال است و همین موجب برتری ابلیس بر آدمی است. او مدعی است که فرمان الهی در سجده بر آدم امری واقعی نبوده بلکه تنها متعلق آن ابتلا و آزمایش عابد عاشقی در امر عبودیت و عشق است. وی همچنین معتقد است جبر موجود برای ابلیس در عدم سجود بر انسان بود که علت عدم انجام امر الهی گردید.

در نقد دیدگاه شوشتری و حلاج، رأی و نظر ایشان در خصوص دلایل عدم سجده بر شیطان مبنی بر «محبت و عشق به خدا» از سوی ابلیس و «جبر موجود» برای عدم اختیار در امر سجده، مشاهده شد که بر اساس آرای مفسران شیعی از جمله علامه طباطبایی و طبرسی، دلایل ایشان رد شد.

منابع

الف - کتاب‌ها

- قرآن کریم، (۱۳۸۰)، ترجمه الهی قمشه‌ای، مهدی، قم: انتشارات فاطمه الزهراء (سلام الله علیها).
- نهج البلاغه، (۱۳۷۹)، سید رضی، ترجمه دشتی، قم: مؤسسه تحقیقاتی امیرالمومنین (علیه السلام).
- بحرانی، سید هاشم، (۱۳۸۹)، البرهان، ترجمه رضا ناظمیان، تهران: کتاب صبح.
- جوادی آملی، عبدالله، پارسانیا، حمید، (۱۳۹۳)، تحریر تمهید القواعد، قم: انتشارات اسراء.
- _____، (۱۳۹۷)، تفسیر تسنیم، قم: انتشارات اسراء.
- حلاج، حسین بن منصور، (۱۳۷۹)، مجموعه آثار (طاسین المشیئه)، تصحیح قاسم میرآخوری، تهران: انتشارات یادآوران.
- حویزی، شیخ عبد علی بن جمعه، (۱۳۷۳)، نورالثقلین، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- سیوطی، جلال الدین، (۱۴۱۴ق)، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت: دارالفکر.
- شبستری، شیخ محمود بن عبدالکریم، (۱۳۵۴)، رساله کنز الحقائق، به مباشرت میرزا آقا مهاجر، دانشگاه تهران: کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد.

طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۸۱)، **رسائل توحیدی**، ترجمه و تحقیق علی شیروانی هرنندی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.

_____، (۱۳۸۸)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.

طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۷ق)، **ترجمهٔ تفسیر مجمع البیان**، ترجمهٔ علی کریمی، قم: مؤسسهٔ فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان.

طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۸)، **تفسیر اطبیب البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: نشر اسلام.

قرشی بنابی، سید علی اکبر، (۱۳۷۵)، **تفسیر احسن الحدیث**، تهران: بنیاد بعثت.

قمی، ابوالحسن، (۱۴۱۲ق)، **تفسیر قمی**، بیروت: مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات.

مجلسی، محمد باقر، (۱۳۵۱)، **بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار**، ترجمهٔ محمدباقر کمره‌ای، تهران: نشر اسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، **تفسیر نمونه**، چاپ اول، تهران: نشر دارالکتب الإسلامی.

میبدی، رشیدالدین، (۱۳۴۳)، **کشف الاسرار و عده الابرار**، تصحیح علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات صدرا.

میرآخوری، قاسم، (۱۳۸۳)، **حلاج تعالیم صوفیانه**، تهران: انتشارات شفیع.

نوری نوزترک، یاشار، (۱۳۸۲)، **شهادت راه حقیقت و عشق**، ترجمهٔ توفیق سبحانی، تهران: نشر روزنه.

ب - مقالات

تهرانی، میرزا جواد آقا، (۱۳۸۷)، «**تفسیر سورهٔ بقره آیهٔ ۳۴**»، نشریهٔ آفاق نور، شمارهٔ ۷، صص ۲۷۳ - ۲۶۹.

حسینی کازرونی، سیداحمد؛ متوسلی، نعیمه، (۱۳۹۰)، «**حلاج و شیطان (بررسی دیدگاه‌های حلاج و پیروان او نسبت به شیطان در اشاعهٔ این اندیشه)**»، نشریهٔ زبان و ادب فارسی، دورهٔ ۳، شمارهٔ ۹، صص ۹۱ - ۷۷.

COPYRIGHTS

© 2024 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: حشمتیان فرشته، حسینی میرصفا معصومه السادات، صافحیان محمد، بررسی تطبیقی عدم سجدهٔ ابلیس با استناد به دیدگاه علامه طباطبایی، شبستری و حلاج، فصلنامه مطالعات قرآنی، دوره ۱۵، شماره ۵۸، تابستان ۱۴۰۳، صفحات ۱۹۰-۱۷۳.